

دوفصلنامه علمی پژوهش نامه حقوق اسلامی، مقاله پژوهشی، سال بیست و یکم، شماره دوم (پیاپی ۵۲)، پاییز و زمستان ۱۳۹۹، صص. ۳۱۹-۳۴۴

مشروطه گرایی در جامعه بین المللی

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۲/۲۰

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۶/۰۱

سیدفضل الله موسوی*

حسین خلف رضایی**

چکیده

مشروطه گرایی درصدد تقیید و الزام قدرت حاکم به رعایت برخی اصول و هنجارهای اساسی است. این گفتمان، نخست در جوامع ملی پی گرفته شد اما پدیداری برخی تحولات و مفاهیم در حقوق بین الملل معاصر، این مسئله را مطرح ساخته که آیا می توان از نظریه مشروطه گرایی در جامعه بین المللی سخن گفت؟ این مقاله با روشی توصیفی - تحلیلی به ارزیابی مسئله مشروطیت در جامعه بین المللی پرداخته و بر این نظر مبتنی است که در حال حاضر، اندیشه مشروطیت اختصاصی به قلمرو ملی نداشته و پا به عرصه های فراملی و بین المللی نیز گذاشته است. البته این گفته به معنای انکار تفاوت در کارکرد و کارایی مشروطیت در سطوح مزبور نیست. در حقوق بین الملل معاصر، قواعد آمره به عنوان قواعدی که از سوی جامعه بین المللی مورد شناسایی قرار می گیرند، موجب پیدایش سلسله مراتبی هنجاری در نظام حقوق بین الملل شده اند؛ به گونه ای که اعتبار دیگر مقررات مشروط به عدم مغایرت با این اصول می گردد. علی رغم طرح مفاهیمی شبه اساسی در حقوق بین الملل، نامتعیین بودن مصادیق آنها و از آن مهم تر، نامعین بودن مرجعی که در زمینه احراز، اجرا یا تضمین آنها فصل الخطاب باشد موجب شده است تا این مفاهیم از کارایی و کارآمدی لازم برخوردار نباشند.

واژگان کلیدی: حاکمیت، مشروطیت، قانون اساسی، قواعد آمره، جامعه بین المللی، حقوق بین الملل.

* استاد دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، تهران، ایران.

fmousavi@ut.ac.ir

** دانش آموخته دکتری حقوق بین الملل دانشگاه تهران، تهران، ایران (نویسنده مسئول).

h.rezaei@ut.ac.ir

مقدمه

در هر نظام حقوقی که قانون در آن حاکمیت دارد، تابعان آن بر لازم‌الاتباع بودن قوانین گردن نهاده و الزامات آنها را پذیرا می‌شوند. چنین نظام حقوقی مبتنی بر سلسله‌مراتب حقوقی بوده و وضع قواعد با توجه به قاعده مافوق صورت می‌گیرد و قواعد معارض مادون از درجه اعتبار ساقط می‌گردند. در همه جوامعی که به حدی از تکامل و تمدن رسیده‌اند، قانون اساسی به مفهوم مادی و ماهوی آن وجود دارد. اما نهضت مشروطیت^۱ که نیل به قانون اساسی در معنای شکلی و موضوعه آن، وجه غالب آن بود در کوران عصر روشنگری^۲ و به دنبال انقلاب صنعتی در اروپا بالا گرفت و غایت آن، تحقق دولتی قانونمند، رهایی از استبداد و تأمین آزادی‌های افراد و به تعبیری جامع‌تر، تحقق حق تعیین سرنوشت مردم بود. انتقادهایی که به نظام عرفی وارد بود از جمله: نامشخص بودن قواعد عرفی، انعطاف بیش از حد آنها و نداشتن ثبات و استمرار لازم، جوامع سیاسی را به‌سوی قوانین اساسی مدون رهنمون شد (قاضی، ۱۳۸۳، ص. ۱۰۵).

امتیازات قانون اساسی نوشته موجب اقبال اکثریت قریب به اتفاق کشورها به آن شد. این رویکرد در سطح بین‌المللی نیز بازتاب یافت. در واقع، این نگرش که دولت‌ها مطلق‌العنان نیستند و در اعمال حاکمیت خود می‌بایست برخی اصول اساسی را رعایت کنند، به اعمال دولت در روابط خارجی و بین‌المللی نیز تعمیم یافت. جامعه بین‌المللی نیز پس از جنگ دوم جهانی به ضرورت ابتدای نظم حقوقی جامعه بین‌المللی بر یک‌دسته ارزش‌های بنیادین عام که از یک‌سو، مورد خواست کلیت جامعه بین‌المللی بوده و از سوی دیگر، در معرض دست‌اندازی تابعان حقوق بین‌الملل نباشد، پی برد و دیری نپایید که کشورها بر این ضرورت گردن نهادند. در اواخر دهه ۱۹۶۰، دولت‌های سوسیالیستی و در حال توسعه مدعی و مدافع هنجارهایی الزامی بودند که از حیث درجه و موقعیت بر دیگر قواعد حقوق بین‌الملل برتری داشته و در تنظیم قراردادها نبایست از آنها عدول کرد.^۳ این تلاش‌ها با گنجاندن قواعد آمره حقوق بین‌الملل^۴، در عهدنامه وین راجع به حقوق معاهدات (۱۹۶۹) به ثمر نشست.^۵ این سند، نقطه عزیمت توجه به قواعد آمره به مثابه قواعدی اساسی در نظام حقوق بین‌الملل و به دیگر سخن، قبول سلسله‌مراتب هنجاری در این نظم حقوقی بوده است. پیش از این نیز، در سطح منطقه‌ای و به طور مشخص، اتحادیه اروپا بارقه‌هایی از مشروطیت درخشیده بود. در

مشروطه‌گرایی در جامعه بین‌المللی / خلف رضایی و موسوی پژوهش‌های حقوق اساسی ۳۲۱

چنین شرایطی، رابطه نظام‌های حقوقی ملی و فراملی و بین‌المللی با یکدیگر و مسئله تعارض قوانین در آنها به موضوعی جدی مبدل شده است و همین امر، ضرورت پرداختن به ابعاد مختلف مشروطیت را آشکار می‌سازد.

مفهوم قانون اساسی و مشروطیت و امکان‌سنجی طرح این مفاهیم در عرصه بین‌المللی سؤالات اصلی این پژوهش را تشکیل می‌دهند. این مقاله مبتنی بر این فرضیه است که مشروطیت و مفهوم مادی قانون اساسی منطقی‌اً اختصاصی به نظام‌های ملی و به عبارت دیگر، مبتنی بر پیش‌فرض وجود یک دولت نیست و می‌تواند در سطح فراملی و یا بین‌المللی نیز مطرح شود. در عمل نیز در سطوح یادشده نمودهایی از مشروطه‌گرایی با برقراری نوعی سلسله‌مراتب هنجاری قابل مشاهده است. مشروطه‌گرایی در سطح فراملی که نظام حقوقی اتحادیه اروپا نمونه بارز آن است از سوی بسیاری از محققان حقوق اتحادیه اروپا مورد تأیید قرار گرفته است و کتابی نیز به زبان فارسی اختصاصاً به این موضوع پرداخته است.^۶ به همین صورت، مشروطیت در نظام بین‌المللی موضوع پژوهش‌های متعددی است که در ادبیات داخلی کمتر به آن توجه شده است و اختصاصاً راجع به این موضوع، اثری فارسی مشاهده نگردید. بررسی تطبیقی اندیشه مشروطیت در سطوح ملی و بین‌المللی از ویژگی‌های پژوهش حاضر است که با روشی توصیفی - تحلیلی، نضج و نمو یافتن اندیشه مشروطیت را به ترتیب در نظام‌های حقوقی ملی (۱) و بین‌المللی (۲) مورد ارزیابی و واکاوی قرار داده است.

۱. مشروطه‌گرایی در عرصه ملی

با خیزش ایده حاکمیت ملی به‌ویژه از قرن هجدهم، مفهوم حاکمیت حاکم دستخوش تحول گردید و ماحصل آن تحت نظریه قرارداد اجتماعی تحقق یافت. بنا بر نظریه اخیر، حاکمیت از آن مردم است که از طریق قراردادی اجتماعی، اعمال آن به حکومت واگذار می‌شود (ویژه و پتفت، ۱۳۹۵، ص. ۱۳).^۷ بنابراین، شاهد تحولی بنیادین و انقلابی در ایده حاکمیت هستیم و این تحول را نباید به صرفاً تغییرات ساختاری که در چارچوب نظریه تفکیک قوا متجلی می‌شوند، فروکاست. جریان مشروطیت درصدد تبدیل «سلطنت تملیکیه» به «سلطنت ولایتیه» بوده است؛ بدین معنا که حکمرانی به مثابه یک حق و امتیاز از آن حکمران که وی را محق به انجام انحاء تصرفات مالکانه به رأی و میل وی می‌کرد،

به حکومتی مقید و مشروط به عدم تجاوز از حدود قانونی مبدل گردد (نائینی، ۱۳۸۲، صص. ۴۴-۴۱) و طبعاً در قسم اخیر، حکومت «ولایت بر اقامه وظایف راجعه به نظم و حفظ مملکت نه مالکیت و امانتی است نوعیه در صرف قوای مملکت که قوای نوع است در این مصارف، نه در شهوات خود و از این جهت اندازه استیلائی سلطان... به عدم تجاوز از آن حد مشروط خواهد بود» (نائینی، ۱۳۸۲، ص. ۴۴).

حاکمیت قانون و پدیداری دولت قانونمند و قانونمدار ثمره چنین نگرشی به حاکمیت خواهد بود. حاکمیت قانون در وهله اول مستلزم حاکمیت قانون اساسی به منزله سرسلسله قوانین خواهد بود و به عبارت دیگر، حاکمیت قانون اساسی ماهیتاً به یک نظام سلسله‌مراتبی میان قواعد و هنجارها در نظام حقوقی دامن می‌زند که در ادامه به این دو اثر مشروطیت می‌پردازیم.

۱-۱. مشروطیت و سلسله‌مراتب هنجاری

هانس کلسن^۱ با لحاظ تفکیک میان قوانین اساسی ماهوی و شکلی، به‌درستی بر این نظر بوده که یک قانون اساسی شکلی عنصر اساسی و شرطی لازم برای یک نظام مشروطه و اساسی‌گرا نیست بلکه سلسله‌مراتب هنجاری مشخصه ذاتی یک نظام حقوقی است که در این میان، هنجارهای قانون اساسی در رأس آن قرار خواهند گرفت (Cohen, 2011, p. 131). در این رهیافت، نظام حقوقی بدون وجود سلسله‌مراتب میان قواعد حقوقی متصور نیست و سلسله‌مراتب در نظم حقوقی بدین معناست که تمامی هنجارهای موجود در نظم حقوقی بر اساس نظم خاصی سازمان یافته است؛ بدین صورت که هر هنجار فرودین اعتبار خویش را از هنجار فرازین می‌گیرد (کلسن، ۱۳۸۷، صص. ۱۰۶-۱۰۵؛ ویژه، ۱۳۹۰، ص. ۲۳۳).

نظام حقوقی بدون وجود قانون بی‌معناست و به عبارت دیگر، وجود قانون که امری فراتر از قرارداد است از بایسته‌های هر نظام حقوقی است. اتباع هر جامعه فراتر از قواعدی که با قرارداد و رضایت خود بدان‌ها ملتزم می‌شوند، ملزم به رعایت هنجارها و قواعدی حقوقی نیز هستند که این قواعد حاکم بر قواعد نخست بوده و شاخص اعتبار قرارداد یا همان محدوده آزادی اراده تابعان آن جامعه است. در سطحی بالاتر، دولت‌ها - به عنوان اشخاصی حقوقی - نیز نمی‌توانند فارغ از الزامات حقوقی بوده یا اشخاصی

مشروطه‌گرایی در جامعه بین‌المللی / خلف رضایی و موسوی پژوهش‌های حقوق اساسی ۳۳۳

فراحقوقی فرض شوند. از اینجاست که هر دولت ناگزیر باید قانون اساسی - اعم از مدون یا غیر مدون - داشته باشد و قانون اساسی همان چیزی است که قواعد قانونی در عین اختلاف مراتب، از آن سرچشمه گرفته و یا مستند به آن هستند (کلسن، ۱۳۸۷، ص. ۹۹) و در سایه این هنجارهای حقوقی حیات دولت و شهروندان سامان می‌یابد (رباط، ۱۳۸۹، ص. ۱۴۶).

در جامعه‌ای که قانون حاکمیت دارد، هر مقرر قانونی موجب پیدایش تکلیفی بر عهده تابعان آن جامعه شده و به همان نسبت محدودیتی بر آزادی و صلاحیت شخصی اتباع تحمیل می‌کند. همان‌طور که پیشتر اشاره شد، ضرورت دیگر در یک نظام حقوقی منسجم، برقراری رابطه سلسله‌مراتبی میان قواعد و حاکمیت قواعد اساسی بر مقررات عادی است. در چنین ساختاری، قواعد عالی نقش اصول راهنما را در وضع قواعد عادی ایفا کرده و در نتیجه، قواعد متعارض مادون، محکوم به بطلان و عدم اعتبار شناخته می‌شود.

در آرای صاحب‌نظران، سه عامل اصلی به عنوان وجوه تشخیص قانون اساسی از غیر آن برشمرده شده است: ۱- منشأ و فرآیند وضع آن؛ ۲- فرآیند اصلاح و بازنگری آن و ۳- جایگاه و نسبت سایر قوانین با آن (لزوم انطباق قوانین عادی با آن) (قاضی، ۱۳۷۱، ص. ۴۴). بررسی تفصیلی تمامی موارد مذکور در این مجال نمی‌گنجد اما به اجمال می‌توان گفت که اصول اساسی، هم در وضع و هم در نسخ یا اصلاح تابع فرآیندها و تشریفات خاصی هستند.^۹ قوانین اساسی به جهت ماهیتشان که به تضمین حقوق بنیادین افراد و ساختاربندی و ضابطه‌گذاری کلان نهادهای سیاسی می‌پردازند، به نسبت سایر قوانین از جایگاهی فائقه و برتر برخوردارند و به دلیل موضوع و هدف آنها، سایر قوانین می‌بایست در چارچوب آنها وضع شوند. به عبارت دیگر، قانون اساسی، ملاک اعتبار سایر قوانین و اعمال اختیارات قوای حکومتی است. بر این اساس، سلسله‌مراتب هنجارهای حقوقی و قرار گرفتن قانون اساسی در رأس هرم قواعد حقوقی منطقی می‌نماید. از آنجا که قانون اساسی، صلاحیت‌ها را مشخص می‌کند، لزوماً برتر از تمام مقامات و نهادهایی است که به‌وسیله آن، صلاحیت یافته‌اند. بنابراین، هر یک از این نهادها قدمی علیه قانون اساسی بردارد، در واقع، صلاحیت خود را

مخدوش می‌سازد (هاشمی، ۱۳۹۰، ص. ۵۰).

قانون اساسی‌گرایی به معنای ابتدای نظام سیاسی بر قانون اساسی به منظور تقیید قدرت بوده و از این رو، قوانین اساسی مدرن نه برای توصیف ساختار قدرت، که برای تحدید حدود آن، پا به عرصه وجود نهادند (لاگلین، ۱۳۸۶، ص. ۱۴۷) و به دیگر سخن، نظام سیاسی مبتنی بر یا مشروط به قانون اساسی، هدف اصلی نهضت قانون اساسی‌گرایی بوده است. با چنین برداشتی است که این جنبش در ایران به «مشروطیت» تعبیر شد.^{۱۰} با این حال، برخی حقوق‌دانان به درستی، ضمن قبول عنصر تحدیدی فوق (یعنی، «دولت محدود»^{۱۱}) یا مشروطه) گفته‌اند که قوانین اساسی تنها عامل تحدید قدرت دولت نیستند بلکه مبنای قدرت دولت نیز هستند (Sweet, 2009, p. 627). به عبارت دیگر، قانون اساسی مؤسس دولت و قوای حاکمیتی و تعیین‌کننده حدود و ثغور اقتدارات و صلاحیت‌های آنهاست و نه آنکه صرفاً اقتدارات موجود دولت را تحدید کرده باشد. پذیرش هر یک از دو رهیافت فوق از نقش و کارکرد قانون اساسی، تبعاً در تعیین هدف و غایت قانون اساسی‌گرایی مؤثر خواهد بود؛ چنانکه مشروطیت در معنای مضیق یا حداقلی، به حکومت محدود یا مبتنی بر قانون اساسی گفته می‌شود و در معنای موسع یا حداکثری، به معنای آن است که ساختار حکومت و ترتیبات حکمرانی می‌بایست بازتاب خواست شهروندان باشد (حسن‌وند، ۱۳۹۱، ص. ۲۲).

کارکرد اصلی قانون اساسی، تعیین ساختار و فرآیند ایجاد قواعد کلی (یعنی، قوانین و مقررات عمومی) است. قانون اساسی به طور معمول، محدوده قانون‌گذاری را سلباً و ایجاباً مشخص می‌کند. احاله به وضع قانون عادی برای تفصیل اصول اساسی مربوط جنبه ایجابی و منع قانون‌گذاری در برخی موارد^{۱۲}، نمایانگر جنبه سلبی احکام قانون اساسی است (کلسن، ۱۳۸۷، ص. ۱۰۶). ضمانت اجرای این محدودیت آن است که قوانین مغایر قانون اساسی باطل انگاشته می‌شوند و گرنه تدوین قانون اساسی و تحدید اختیارات قوا از جمله قوه مقننه عملی لغو خواهد بود (دو ویلیه، ۱۳۸۴، ص. ۱۲۳). بنا بر آنچه آمد، نهضت مشروطیت قرون اخیر، عاملی برای نیل به قوانین اساسی مدون یا همان قانون اساسی به مفهوم شکلی آن بوده است؛ بدین معنا که قانون اساسی در قالب سندی مدون، ضامن اصول و ارزش‌های اساسی جامعه باشد و این امر، ماهیتاً موجب پذیرش سلسله‌مراتب هنجاری و درخشش قانون اساسی بر تارک آن خواهد بود.

۲-۱. مشروطیت و حاکمیت قانون

مشروطیت یک تضمین حداقلی برای عادلانه بودن محتوا و شکل قانون را فراهم می‌سازد. با توجه به چگونگی تعریف مشروطیت و حاکمیت قانون، نویسندگان مختلف تفسیرهای متفاوتی درباره رابطه میان این دو ارائه می‌کنند. برخی استدلال می‌کنند که حاکمیت قانون تنها بخشی از مشروطیت است و به‌تنهایی پدیدآورنده یک نظام مشروطه نیست و برخی دیگر بر این باورند که حاکمیت قانون برابر با مشروطیت است و حاکمیت قانون در وهله نخست، حاکمیت و برتری قانون اساسی را ایجاد می‌کند (لی، ۱۳۸۹) و به دیگر سخن، مشروطیت را به معنای «حکومتی محدود که تحت حاکمیت قانون عمل می‌کند» تعریف کرده‌اند (Lenaerts, 1990, p. 205).

به نظر دایسی^{۱۳} حقوق اساسی دو رهیافت عمده و کلی دارد: حاکمیت قانون‌گذار و حاکمیت قانون. در عنصر نخست، رابطه قانون‌گذار و قانون بحث می‌شود و در دیگری، نسبت حکومت با قانون (Turpin and Tomkins, 2007, p. 76). به طور معمول، حقوق منبعث از قانون اساسی - اعم از نوشته یا نانوشته - مبنای تحدید قدرت (تفکیک قوا)، حاکمیت قانون و تضمین حقوق بنیادین بوده و البته مشمول تفسیر قضایی و تضمینات اجرایی نیز هست. در صورتی که تمامی ابعاد حقوق برخاسته از قانون اساسی مشمول نظارت قضایی (دادرسی اساسی) باشد، هم‌پوشانی کاملی میان حقوق اساسی و حقوق برخاسته از قانون اساسی وجود دارد و حاکمیت قانون نیز نتیجه آن خواهد بود. اما در مواردی که هیچ نظارت قضائی نسبت به حقوق مندرج در قانون اساسی صورت نگیرد، حاکمیت قانون کامل نیست. هرچند در همین نظام‌ها چنانچه در قانون اساسی، سازکاری برای نظارت بر انطباق قوانین با قانون اساسی پیش‌بینی شده باشد، به همان میزان، حاکمیت قانون قابل ارزیابی خواهد بود (Rosenfeld, 2014, p. 188). بنابراین، حاکمیت قانون نتیجه کارکرد و کاربرد درست قانون اساسی است. همچنین باید توجه داشت که هرگاه سخن از مشروطیت به میان می‌آید، به معنای صرف حقوق مندرج در قانون اساسی نیست و به همین معنا می‌توان مشروطیت در سطح فراملی و یا بین‌المللی را تحلیل کرد و با توجه به تفاوت‌های حقوق اساسی با حقوق برآمده از قانون اساسی دریافت که نبود قانون اساسی به معنای مصطلح آن، محملی برای نفی مشروطیت در این سطوح نخواهد

بود. البته پیداست که این گفته به معنای انکار تفاوت در کارکرد و کارایی مشروطیت در عرصه‌های ملی و بین‌المللی نیست؛ موضوعی که در ادامه به آن می‌پردازیم.

۲. مشروطه‌گرایی در عرصه بین‌المللی

دیدگاه غالب در مورد قانون اساسی در نظام‌های داخلی، تلقی آن به مثابه میثاق ملی است.^{۱۴} ژان ژاک روسو اگرچه در گسترش این نظریه نقش مهمی ایفا کرده است اما ریشه‌های این نگرش را می‌توان در اندیشه صاحب‌نظران مکتب حقوق طبیعی پیش از وی جستجو کرد. در عرصه بین‌المللی نیز اندیشه دست یافتن به یک قرارداد اجتماعی عام میان تابعان این جامعه از سوی بسیاری از اندیشمندان مطرح شده است که با خصایص قانون اساسی به معنای امروزی آن، کاملاً همخوانی دارد (قاضی، ۱۳۸۳، صص. ۱۰۵-۱۰۶).

طرفداران مشروطیت در عرصه بین‌المللی، اگرچه منکر نشو و نمای اندیشه مشروطیت در عرصه دولت ملی نیستند، این فرض که مشروطیت و اصولاً قانون اساسی اختصاص به دولت - کشورها دارد را رد می‌کنند و در نتیجه، برای تعمیم نظریه مشروطیت در عرصه بین‌المللی به دنبال ایجاد یک دولت جهانی نیستند. به دیگر سخن، در نگاه اینان، قانون اساسی اختصاصی به دولت ملی نداشته و به همین ترتیب، مشروطیت نیز متغیری وابسته به دولت نیست. طرفداران این رهیافت، با اقتباس از نظریه مشروطیت در عرصه ملی و أخذ مفهوم قانون اساسی به مثابه بنیاد یک ساختار سلسله‌مراتبی هنجاری که عامل و ضامن وحدت جامعه و موجب تنظیم و تحدید اعمال قدرت سیاسی است، نظریه مشروطیت را در عرصه فراملی و بین‌المللی پی گرفته‌اند (Tsagourias, 2007, p. 353). شماری از سازمان‌های بین‌المللی مانند سازمان خواربار و کشاورزی ملل متحد (FAO) و سازمان آموزشی، علمی و فرهنگی ملل متحد (UNESCO) به صراحت، اساسنامه خود را «قانون اساسی»^{۱۵} عنوان کرده و برخی دیگر، تلویحاً سند مؤسس خود را به ویژگی‌های قانون اساسی متصف ساخته‌اند؛ چنانکه دیوان اروپایی دادگستری در مورد اتحادیه اروپا بر چنین باوری بوده است (Cottier & Hertig, 2003, p. 277) و البته این اتحادیه نیز درصدد پیوستن به گروه نخست بود که با ناکامی روبرو شد.

نقطه عزیمت تحلیل و ارزیابی مشروطیت در سطح بین‌المللی این فرضیه است که حقوق بین‌الملل دیگر «حقوق بین‌الملل»^{۱۶} نیست بلکه در فرآیند جدید مشروطیت و پدیداری سلسله‌مراتب هنجاری به تدریج به «حقوق جامعه بین‌المللی»^{۱۷} مبدل شده است که این امر همگام با گذاری از جهان نامتحد و متشتت دولت‌ها به جامعه‌ای با ارزش‌ها، اهداف، هنجارها و نهادهایی به هم پیوسته‌تر و نزدیک‌تر می‌باشد (Widlak, 2015, pp. 137-138). این آرمان در دوران معاصر، تا حدودی رنگ واقعیت به خود گرفته است؛ به طوری که اعتبار توافقی‌های تابعان جامعه بین‌المللی در پدید آوردن قواعد و مقررات، منوط به رعایت هنجارهایی برتر که ضامن ارزش‌ها و منافع اساسی جامعه بین‌المللی هستند، دانسته شده است. در ادامه به بررسی اصل سلسله‌مراتب هنجاری در حقوق بین‌الملل به عنوان یکی از پایه‌های اندیشه مشروطیت بین‌المللی می‌پردازیم.

۲-۱. سلسله‌مراتب هنجاری در نظام حقوق بین‌الملل

در نظام‌های حقوقی ملی، میان قواعد حقوقی سلسله‌مراتبی حکم فرماست؛ بدین صورت که هر قاعده اعتبار خود را از قاعده‌ای برتر می‌گیرد. در این سلسله‌مراتب، قراردادهای خصوصی اعتبار خود را از قانون کسب می‌کنند و طرف‌های خود را به موجب قانون در برابر همدیگر متعهد می‌سازند (فلسفی، ۱۳۸۳، ص. ۲۸۳). به بیان دیگر، این قانون است که قراردادهای خصوصی را معتبر ساخته و بدان‌ها ضمانت اجرا می‌بخشد؛ قرارداد بدون وجود اصل وفای به عهد به عنوان یک اصل الزام‌آور حاکم، قول و قراری بیش نیست. پیداست که برخلاف قراردادهای خصوصی که اثری نسبی دارند یعنی، میان طرف‌های متعاهد منعقد شده و الزام‌آورند، قوانین یا قواعد امری، از کلیت و عمومیت برخوردارند. قراردادهای خصوصی میان دو یا چند شخص بسته می‌شوند اما قانون‌گذار، مظهر اراده عمومی ملت است. اشخاص خصوصی نه مستقیماً در ساحت قانون‌گذاری راهی دارند و نه می‌توانند آن را به میل خود تغییر دهند.

ماده ۳۸ اساسنامه دیوان بین‌المللی دادگستری که به طور عرفی بیانگر منابع حقوق بین‌الملل دانسته می‌شود، به نظر مشهور، فاقد هرگونه سلسله‌مراتب هنجاری است؛ بدین معنا که منابع حقوقی مزبور دارای نظم افقی^{۱۸} و هم‌تراز می‌باشند. این امر به دلیل ابتنای این منابع بر اراده دولت‌هاست و از این حیث که مرجع وضع این قواعد یکسان

است، سلسله مراتب هنجاری در مورد آنها بلاوجه و برتر دانستن یکی از آنها بر دیگری ترجیحی بلامرجح به نظر می‌رسد. البته این گفته نافی توافق دولت‌ها بر تقدم اجرای تعهدی خاص در مقام تراحم با تعهدات دیگری از همان جنس نیست؛ چنانکه اولویت یا تقدم اجرای تعهدات ناشی از منشور سازمان ملل متحد - به عنوان سندی قراردادی - بر دیگر تعهدات معاهداتی دولت‌های عضو این سازمان^{۱۹} شاهدهی بر این مدعاست.

در مقابل، از دهه ۷۰ میلادی که دیوان دادگستری اروپایی رویکردی قانون اساسی‌گرا^{۲۰} نسبت به معاهدات اتحادیه را در پیش گرفت. دیوان اروپایی، با تلقی خود از مقررات اتحادیه اروپا به مثابه نظامی حقوقی و با پذیرش اصل برتری حقوق اتحادیه اروپا^{۲۱} بر حقوق داخلی دولت‌های عضو این اتحادیه، ساختاری سلسله‌مراتبی میان این دو نظام حقوقی برقرار ساخته است. (Augsberg, 2011, pp. 248-49) پیداست که این برتری منشأیی رضایی و مبتنی بر توافق دولت‌ها داشته و ضمناً در مناسبات دو نظام حقوقی ملی و فراملی برقرار شده است. اما مسئله مورد بحث ما این است که آیا در نظام حقوق بین‌الملل می‌توان قواعدی یافت که وراي توافق دولت‌ها، از نظر سلسله‌مراتبی بر دیگر هنجارها برتری و حکومت داشته باشند و به عبارت دیگر، دولت‌ها ملزم و مقید به رعایت آنها در اعمال حاکمیت خود باشند یا نه؟ مثبت بودن پاسخ به این مسئله، شرط لازم برای بحث از مشروعیت در نظام بین‌المللی خواهد بود؛ زیرا همان‌طور که مشروط بودن دولت به قانون اساسی مبنای اندیشه مشروطیت در عرصه داخلی است، مقید ساختن دولت در اعمال حاکمیت خود به رعایت برخی هنجارهای اساسی (فرا تر از اراده مطلقه خودش) لازمه مشروطیت در عرصه بین‌المللی خواهد بود. عهدنامه ۱۹۶۹ وین تلویحاً ساحت قواعد آمره را فرا تر از تمامی دیگر قواعد حقوق بین‌الملل دانسته و اشعار داشته است که نمی‌توان از آنها عدول یا سرپیچی کرد و یا با دستاویز قرار دادن سایر قواعد، آنها را مورد جرح و تعدیل قرار داد. بر طبق مواد ۵۳ و ۶۴ عهدنامه تنها «یک قاعده بعدی حقوق بین‌الملل عام با همان ویژگی» یا «یک قاعده آمره جدید حقوق بین‌الملل عام» می‌تواند قاعده آمره سابق را نسخ یا تعدیل کند. این عهدنامه به مقتضای موضوع خود اثر بطلان را برای معاهدات معارض با قواعد آمره پیش‌بینی کرده است اما روشن است که قواعد حقوقی، منحصر به قواعد معاهداتی

مشروطه‌گرایی در جامعه بین‌المللی / خلف رضایی و موسوی پژوهش‌نامه حقوق اساسی ۳۲۹

نبوده و آثار قواعد آمره نیز در چارچوب حقوق معاهدات خلاصه نمی‌شود. محاکم مختلف ملی و بین‌المللی بر تأثیر قواعد آمره ورای بحث اعتبار معاهدات صحه گذاشته‌اند (Crawford, 2002, p. 188)^{۲۲} و جالب آنکه دیوان بین‌المللی دادگستری در هیچ یک از مواردی که به‌ویژه در حوزه حقوق بشر، فرصت اظهارنظر درباره قواعد آمره یافته است، روند شکل‌گیری این قواعد را با منابع مندرج در ماده ۳۸ اساسنامه خود، یکسان قلمداد نکرده است (Simma, 1994, p. 291).

۲-۲. گذر از اطلاق حاکمیت به مشروطیت دولت

بعد از جنگ‌های خانمان‌سوز جهانی اول و دوم، کشورها به لزوم تعبیه سازکارهایی جهت تحکیم صلح و امنیت بین‌المللی توافق کردند. در واقع در کنار پذیرش اصول تساوی حاکمیت‌ها و عدم مداخله در امور داخلی کشورها که میراث اصلی نظام وستفالیایی دولت - ملت محور بود، زمینه‌هایی برای همبستگی میان ملت‌ها در نظر گرفته شد؛ به گونه‌ای که برخی مقولات از دایره منافع شخصی و تقابل منافع بیرون رفته و جملگی دولت‌ها در پاسداشت آنها هم‌داستان و هم‌نوا شوند. جامعه بین‌المللی که آزموده‌هایی تلخ و ویرانگر را پشت‌سر گذاشته بود و از پافشاری بر عدم مداخله در امور داخلی و صلاحیت انحصاری کشورها به مثابه تفکیک مطلق قدرت‌ها طرفی نبسته بود، درصدد نیل به جامعه‌ای متحدتر از کشورها حول منافع جمعی برآمد. در واقع، چنین رویکردی برای تحکیم صلح و به تعبیر دیگر، صلح پایدار (بقا و دوام صلح به عنوان صلح مثبت و ایجابی) به یک ضرورت می‌ماند و طبعاً تأکید و اصرار بر اصل ممنوعیت توسل - و حتی تهدید - به زور (نفی جنگ به منزله صلح منفی) بدون وجود چنین تمهیداتی به شعاری اخلاقی می‌ماند که هر آن، می‌توانست به کناری نهاده شود. در چنین وضعیتی، کشورها در هراس دائمی و صلحی مسلح به سر می‌برند که هر آن می‌توانستند شاهد نابودی حاکمیت خود باشند.

پس از جنگ جهانی دوم به موازات تأکید بر حقوق و ارزش‌های انسانی به منزله محملی برای جلوگیری از خودکامگی و خودسری دولت‌ها، قدرت‌های جهانی به ایجاد ساختارها و نهادهایی بین‌المللی به مثابه ابزارهایی برای نظارت و موازنه^{۲۳} میان دولت‌ها همت گماشتند. این ابتکارات که با پیشرفت‌های فزاینده فناوری در کنار تحولات

اقتصادی و اجتماعی همراه بود، به عنوان «جهانی سازی»^{۲۴} موسوم شد. نظام‌هایی که در چارچوب سازمان تجارت جهانی (WTO) بر سیاست‌های اقتصادی قریب به اتفاق دولت‌ها تحمیل می‌شد، از ثمرات این نظم نوین جهانی بوده است (Cottier & Hertig, 2003, pp. 267-268). منطقه‌گرایی^{۲۵} نیز جریانی است که اگر نه به عنوان بدیل بلکه به مثابه رقیبی در کنار جهانی سازی پی گرفته شد که متکامل‌ترین شکل آن در قالب اتحادیه اروپا به منصه ظهور پیوست. «جهانی سازی و منطقه‌گرایی را می‌توان به منزله فرآیند قانونی و عملی غیر ملی کردن^{۲۶} انگاشت که حاصل کاهش ظرفیت تنظیم‌گری^{۲۷} دولت - ملت‌ها و مشتمل بر انتقال سیاست‌هایی که به طور سنتی توسط حقوق داخلی تنظیم می‌شد به ساختارها یا نظام‌های حکمرانی بین‌المللی یا فراملی بوده است». این تحولات به شدت ساختار حقوق به طور عام و حقوق اساسی و حقوق بین‌الملل عمومی را به طور خاص تحت تأثیر قرار داده است که در نتیجه آن، به تعبیر رسای یکی از نویسندگان: «حقوق اساسی بیشتر بین‌المللی شده؛ و حقوق بین‌الملل بیشتر اساسی» (Cottier & Hertig, 2003, pp. 268-269).

یکی از علل اصلی ایراد و مناقشه در مورد ویژگی الزام‌آوری حقوق بین‌الملل مشکل پذیرش یا ابهام در این واقعیت بوده است که یک دولت هم دارای حاکمیت باشد و هم ملزم به رعایت حقوق بین‌الملل (هارت، ۱۳۹۰، صص. ۳۳۰-۳۳۱) به زعم اینان، دولت‌ها چون دارای حاکمیت هستند، نمی‌توانند تابع حقوق بین‌الملل یا ملزم به آن باشند، چراکه تبعیت از الزامات قانونی نافی حاکمیت است. از نتایج برداشت غیردقیق از مفهوم حاکمیت این بوده است که پنداشته می‌شود در هر نظام حقوق داخلی باید یک قانون‌گذار حاکم، که هیچ‌گونه محدودیت قانونی ندارد، وجود داشته باشد؛ درست همان‌طوری که گفته می‌شود حقوق بین‌الملل باید ویژگی خاصی داشته باشد، زیرا دولت‌ها دولت‌های حاکم هستند و جز با اراده خود محدودیت قانونی نمی‌پذیرند (هارت، ۱۳۹۰، صص. ۳۳۴-۳۳۵). طرفداران این دیدگاه تلاش بسیاری مصروف توجیه مبنایی توافقی برای کلیه تعهدات بین‌المللی مصروف داشته‌اند تا آنها را بر اصل حاکمیت اراده دولت‌ها استوار ساخته و بدین ترتیب، قواعد را یا برگرفته از توافق یا رضایت صریح دولت‌ها (معاهدات) و یا برخاسته از توافق یا رضایت ضمنی^{۲۸} آنها (عرف) فرض کرده‌اند (Tunkin, 1961, p. 428) و در نتیجه، منشأ و مبنای الزام‌آوری

مشروطه‌گرایی در جامعه بین‌المللی / خلف رضایی و موسوی پژوهش‌های حقوق اساسی ۳۳۱

حقوق بین‌الملل نیز در اصل خودمحدودی^{۲۹} یا خودالتزامی^{۳۰} توجیه می‌شود.^{۳۱} دولت‌ها در ادوار مختلف از تعریف منافع فردی و تخصص با رقبا تا همزیستی مسالمت‌آمیز و تلاش برای همکاری جهت کسب منافع مشترک دو یا چندجانبه و از این مرحله نیز به همبستگی بیشتر در جهت نیل به منافع عمومی سیر کرده‌اند که این فرآیند علی‌رغم همه تفاوت‌ها، بی‌شباهت و بدون توجه به نظام‌های ملی نبوده است. قواعد آمره حقوق بین‌الملل، قواعد ضامن نظم عمومی بین‌المللی هستند و از آنجا که حفظ نظم عمومی، منفعت کلیه اعضای جامعه است، همه در حفظ و پاسداشت آن ذی‌نفع و بالطبع، مکلف هستند. ماهیت و آثار این قواعد به گونه‌ای است که می‌توان آنها را به مثابه قانون جامعه بین‌المللی تلقی کرد که در صورت اجرای آنها می‌توان تا حدوی به حاکمیت قانون در نظام بین‌المللی امید داشت؛ موضوعی که در ادامه بیشتر مورد بحث قرار می‌گیرد.

۲-۳. حاکمیت قانون در عرصه بین‌المللی؛ قواعد آمره به مثابه قانون جامعه بین‌المللی

قاعده آمره حقوق بین‌الملل مفهومی برگرفته از نظام‌های ملی است؛ اگرچه به آسانی در نظام بین‌المللی جذب نشده است؛ زیرا این نظام محیط مناسبی برای نشو و نمای آن نبوده است (فلسفی، ۱۳۸۳، ص. ۲۸۵). فیتز موریس، گزارشگر ویژه کمیسیون حقوق بین‌الملل راجع به حقوق معاهدات، در تبیین نسبت قواعد آمره با دیگر قواعد حقوق بین‌الملل اظهار داشته است: «قواعد حقوق بین‌الملل به طور کلی در دو دسته قرار می‌گیرند؛ آنهایی که در هر شرایطی آمرانه و الزامی^{۳۲} هستند و آنهایی که وضعی و قراردادی^{۳۳} هستند که تنها در صورت عدم توافق به خلاف آنها [یعنی، به شرط عدم مغایرت با قواعد آمره]، موجب قاعده‌ای رفتاری هستند و [به عبارت] دقیق‌تر، آنهایی که دگرگونی یا اصلاحشان به شرط آنکه موقعیت و حقوق دولت‌های ثالث را تحت تأثیر قرار ندهد، بر اساس یک نظام توافقی قابل پذیرش است» (Fitzmaurice, Vol. II, 1958, p. 40).

ماده ۵۳ مشترک عهدنامه ۱۹۶۹ وین راجع به حقوق معاهدات نخستین بار به صراحت مفهوم قواعد آمره حقوق بین‌الملل را مطرح ساخته و مقرر داشت: «قاعده آمره حقوق بین‌الملل عام قاعده‌ای است که توسط جامعه بین‌المللی دولت‌ها به عنوان یک کل، به منزله قاعده‌ای تخلف‌ناپذیر که تنها با یک قاعده بعدی حقوق بین‌الملل عام با

همان ویژگی قابل تعدیل می‌باشد، پذیرفته و به رسمیت شناخته شده است». در زمان تدوین عهدنامه ۱۹۶۹ وین راجع به حقوق معاهدات، پروفیسور یاسین^{۳۴} - رئیس کمیته تدوین پیش‌نویس - بیان کرد که شناسایی قواعد آمره از سوی «جامعه بین‌المللی دولت‌ها به عنوان یک کل»^{۳۵} الزاماً به معنای شناسایی آنها از سوی تمامی دولت‌ها یا همه اعضای جامعه بین‌المللی نیست بلکه منظور اکثریتی عمده است که نمایانگر کلیت یا بخش‌های اساسی این جامعه باشد. بنابراین، یک دولت یا گروه اندکی از دولت‌ها نمی‌توانند مانع تشکیل یک قاعده آمره شوند (United Nations Conference on the Law of Treaties, 1969, p. 472).

اصطلاح «جامعه بین‌المللی» در رویه سازمان ملل متحد عبارتی نام‌آشناست هر چند دلالت آن چندان روشن نیست. از برخی قطعنامه‌های مجمع عمومی چنین برداشت می‌شود که این اصطلاح تمامی دولت‌ها و سازمان‌های بین‌المللی را دربر می‌گیرد^{۳۶} و در مواردی، سازمان‌های غیردولتی نیز به این دسته افزوده شده است.^{۳۷} دیوان بین‌المللی دادگستری نیز از ابتدای دهه ۷۰ میلادی در آرا و نظریات خود به مفهوم جامعه بین‌المللی اقبال نشان داده است که نقطه عزیمت این حرکت در قضیه *بارسلونا تراکشن* بوده است.^{۳۸}

ماده ۵۳ عهدنامه ۱۹۶۹ وین در توصیف قواعد آمره از «جامعه بین‌المللی دولت‌ها در کل»^{۳۹} گفته است اما دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه *بارسلونا تراکشن* در مورد تعهدات ارگامنس^{۴۰} گامی به جلو نهاده و از «جامعه بین‌المللی در کل»^{۴۱} سخن به میان آورده است. کمیسیون حقوق بین‌الملل در حاشیه ماده ۲۵ پیش‌نویس طرح مسئولیت دولت گفته است که مضافاً^{۴۲} به «دولت‌ها» در ماده ۵۳ عهدنامه ۱۹۶۹ خواسته است تأکیدی بر نقش اصلی دولت‌ها در ایجاد حقوق بین‌الملل از جمله قواعد آمره این نظام حقوقی کند (International Law Commission, 2001, p. 204). اما منحصر دانستن جامعه بین‌المللی به اجتماع دولت‌ها از نظر حقوق بین‌الملل معاصر مردود است. در واقع، پذیرش قواعد آمره توسط جامعه بین‌المللی گواهی بر این مدعاست که در این جامعه، یک «حقوق عینی» که اقتدار خود را از رضایت عمومی کسب کرده است، قابل پیگیری است (دومیشل و می‌یر، ۱۳۷۶، ص. ۱۱۳) و همان‌طور که یکی از صاحب‌نظران حقوق بین‌الملل گفته است: «این فرض اشتباه است که جامعه بین‌المللی صرفاً از کنار هم قرار

گرفتن فرد فرد دولت‌ها تشکیل می‌شود. بلکه، این مفهوم اشاره به یک سیستم فراگیری دارد که منفعت جمعی تمامی دولت‌ها و به طور غیرمستقیم، نوع بشریت را در بردارد» (Tomuschat, 1993, p. 227). چنانکه محافظت از شهروندان در قبال نقض‌های فاحش حقوق بنیادین آنها که در قالب نظریه «مسئولیت حمایت»^{۴۳} نیز جلوه‌گر شده است، نشان‌دهنده تعلق این موضوع به جامعه بین‌المللی است (Cohen, 2011, p. 132). به بیانی دیگر، دولت‌ها بنا بر قواعد آمره حقوق بین‌الملل مقید و مکلف شده‌اند تا از حقوق اساسی افراد صیانت و حفاظت کنند و از آنجا که این یک مسئولیت عام‌الشمول و متعلق به منافع کل جامعه بین‌المللی است، قصور (ناشی از نتوانستن و ناتوانی) یا تقصیر (ناشی از نخواستن و عدم تمایل) یک دولت از ایفای این تعهد، دیگر دولت‌ها و خود جامعه بین‌المللی را از این مسئولیت مبرا نمی‌سازد (UN General Assembly, 2005, paras. 138-139). ارائه تعریفی جدید از «حاکمیت به مثابه مسئولیت»^{۴۴} که به نحوی در نظریه مسئولیت حمایت مطرح شده است (Dzimiri, 2016, p. 51) و از سوی دیگر، توصیف نقض فاحش قواعد آمره به عنوان «جنایت بین‌المللی»^{۴۵} که «وجدان بشریت»^{۴۶} را به لرزه در می‌آورد (International Court of Justice, 1951, p. 23) را می‌توان نمودی از مشروطه‌گرایی در عرصه بین‌المللی قلمداد کرد.

جامعه بین‌المللی با الزام دولت‌ها به رعایت برخی تعهدات اساسی که خود منبعث از قواعدی هستند که ناظر به ارزش‌ها و منافع جامعه جهانی و ضامن اصول اولیه و نظم عمومی جامعه بین‌المللی هستند^{۴۷}، عنصر تضمینی را به مشخصه تنظیمی حقوق بین‌الملل افزوده است؛ بدین معنا که علاوه بر کارویژه کلاسیک خود در تنظیم روابط تابعان بین‌المللی بر مدار نظامات قراردادی (مبتنی بر حاکمیت اراده متعاهدین)، رسالت تضمین برخی اصول و ارزش‌های بنیادین انسانی را نیز در سرلوحه کار خود قرار داده و این اصول و قواعد آمره را بر اراده دولت‌ها حاکم ساخته و بدین ترتیب می‌توان مدعی شد که کارویژه‌های قانون اساسی را در جامعه بین‌المللی نمایان کرده است.^{۴۸}

البته برخی نیز از مشروطیت بین‌المللی در قالب صوری آن دفاع کرده و منشور ملل متحد را از جهت هدف و کارکرد با قوانین اساسی ملی موضوعه قابل مقایسه و متناظر دانسته‌اند (Widlak, 2015, pp. 144-145).^{۴۹} ارزیابی و تأمل در مورد درستی چنین

مدعایی با توجه به دلایلی که قائلان نظریه فوق ابراز می‌دارند، در این مجال نمی‌گنجد، اما اجمالاً تلقی منشور ملل متحد به عنوان قانون اساسی جامعه بین‌المللی - دست‌کم در وضع موجود - غلوآمیز است چراکه فارغ از ویژگی قراردادی این سند و طبعاً، حاکمیت اصل نسبی بودن قراردادها بر آن، از ویژگی برتری هنجاری نسبت به سایر قواعد حقوق بین‌الملل نیز بی‌بهره است و ماده ۱۰۳ این منشور نیز صرفاً به تقدم اجرایی (و نه برتری) خود بر سایر قواعد تنها در قلمرو تعهدات قراردادی و معاهداتی بسنده کرده است. بنابراین، با توجه به شناسایی قواعد آمره حقوق بین‌الملل از سوی «جامعه بین‌المللی به عنوان یک کل» و قبول الزام بلاشروط و برتری عام و مطلق این قواعد نسبت به سایر قواعد حقوق بین‌الملل به نظر می‌رسد این قواعد را به‌درستی می‌توان به منزله مقرراتی از قانون اساسی جامعه بین‌المللی انگاشت. همان‌گونه که قانون اساسی در نظام حقوقی داخلی، معیار اعتبار دیگر قوانین و ضامن ارزش‌ها و آزادی‌های بنیادین افراد آن جامعه و نظام است، در سطح جهانی نیز صورتی از مشروطیت شکل گرفته که قراردادها و اقدامات دولت‌ها را مطابق این قواعد اولیه ارزش‌گذاری می‌کند.^{۵۰} این رابطه عمودی میان قواعد در حقوق بین‌الملل چارچوبی را ترسیم کرده است که در آن، اعتبار قواعد قراردادی یا مبتنی بر توافق تابعان حقوق بین‌الملل منوط به عدم مغایرت با قواعد امری این نظام حقوقی است. گفتنی است که برخی از این ارزش‌های اساسی مانند حفاظت از حقوق بشر و محیط‌زیست و تغییرات اقلیمی با پذیرش جهانی در چارچوب اسنادی که قریب به اتفاق دولت‌ها به آنها ملحق شده‌اند نمود عینی یافته و به شکل رسمی تعیین یافته است (Peters, 2009, p. 399).

همان‌طور که در حال حاضر، بسیاری از علمای حقوق اساسی برای تمییز قانون اساسی از غیر آن، به‌جای توسل به شکل و صورت، به محتوای قواعد و جهت مادی هنجارهای توجه کرده‌اند و اساسی بودن یا نبودن قانون را با توجه به ماهیت قواعد و نه به شکل آنها مورد ارزیابی قرار می‌دهند (قاضی، ۱۳۷۱، ص. ۳۳) و با توجه به آنچه در بالا آمد، می‌توان چنین برداشتی داشت که نسبت قواعد آمره با سایر قواعد حقوق بین‌الملل شبیه نسبت قانون اساسی با قوانین عادی است و می‌توان ادعا کرد که پذیرش قواعد آمره حقوق بین‌الملل عام که همانند قانون اساسی، دولت‌ها را در اعمال حاکمیتشان محدود می‌کنند، نمود نوعی مشروطیت در جامعه بین‌المللی است. با این

همه، جریان تحول‌آفرین مشروطیت بین‌المللی با ابهامات و نقایص یا ناسازگاری ساختاری نظامات موجود بین‌المللی همچنان دست‌به‌گریبان خواهد بود.

نتیجه‌گیری

مشروطیت در راستای تقیید و مشروط ساختن قدرت حاکم به رعایت برخی اصول و هنجارهای اساسی و بنیادین مطرح شده است. در این گفتمان، اقتدارات حاکمیتی در راستای اعمال حق تعیین سرنوشت مردم و بنا بر قراردادی اجتماعی به نهادهای سیاسی واگذار می‌شود و چارچوب و خط‌مشی این نهادها به وسیله قانون اساسی ترسیم می‌گردد تا قانون و نه اراده حکمران، در جامعه حاکمیت یابد. قانون اساسی به مثابه قانون صلاحیت‌ها و صلاحیت‌بخش به نهادهای اساسی و تبعاً اعتباربخش به مصوبات آن‌ها در حدود صلاحیتشان، الزاماً نسبت به سایر هنجارهای حقوقی برتری داشته و موجب یک نظام سلسله‌مراتبی خواهد شد و ضمانت اجرای این برتری نیز بی‌اعتباری و بطلان قواعد متعارض مادون خواهد بود. بنابراین، حاکمیت قانون در گرو نهادها یا ساز کارهایی برای تضمین برتری قانون اساسی است.

در حال حاضر، اندیشه مشروطیت پا به عرصه‌های فراملی و بین‌المللی نیز گذاشته است. در این حرکت اقتباس‌گونه اگر قائل به وحدت ملاکی نباشیم، دست‌کم در تقریب ملاکات مشروطیت در عرصه ملی از یک‌سو و مشروطیت در قلمروی فرای آن از سوی دیگر، به‌سختی می‌توان مناقشه کرد. چه اینکه اندیشه مشروطیت در عرصه بین‌المللی و به تبع آن، ظهور قواعدی متضمن نظم و منافع عمومی جامعه بین‌المللی - موسوم به قواعد آمره - بر تارک نظام هنجاری بین‌المللی، با تأکید بر مفهوم «بشریت» قرین بوده است. بر این اساس می‌توان قواعد آمره حقوق بین‌الملل را نشانگر خواست بشریت دانست و باز از همین روست که دولت‌ها را نسزد که با توافقات و اراده خود بتوانند بر سرنوشت و اراده بشریت فائق آیند و بدین ترتیب است که مفهوم نوینی از «حاکمیت به مثابه مسئولیت» در نظریه «مسئولیت حمایت» مورد وفاق جامعه جهانی قرار گرفته و از سوی دیگر، نقض فاحش قواعد آمره به عنوان «جنایت بین‌المللی» که «وجدان بشریت» را به لرزه درمی‌آورد، توصیف شده است.

البته رهیافت فوق به معنای انکار تفاوت در کارکرد و کارایی مشروطیت در

عرصه‌های ملی، فراملی و بین‌المللی نیست و بی‌تردید، مشروطیت در دو عرصه اخیر به نسبت نظام‌های ملی، موضوعی نوپا و در حال تکامل است. حال، می‌بایست در انتظار ماند که آیا این حرکت اقتباس‌گونه از نظام‌های حقوقی ملی با سرنوشت و سرانجامی شبیه با همان نظام‌ها مواجه خواهد شد و مشروطیت در نظام بین‌المللی صورتی تعیین‌یافته و ساختارمند خواهد یافت یا خیر. در واقع، علی‌رغم طرح مفاهیمی شبه اساسی در حقوق بین‌الملل، نامتعیین بودن مصادیق آنها و از آن مهم‌تر، نامعین بودن مرجعی که در زمینه احراز، اجرا یا تضمین آنها فصل‌الخطاب باشد موجب شده است تا این مفاهیم از کارایی و کارآمدی لازم برخوردار نباشند. این موضوع می‌تواند به بهانه‌ای برای نادیده گرفتن این قواعد و دستمایه‌ای برای سوءاستفاده قدرت‌ها با تفسیر به رأی خود از این مفاهیم مبدل شود. این در حالی است که مشروطیت در سطح فراملی و منطقه‌ای تجربه موفق‌تری از خود بجا گذاشته است که اتحادیه اروپا مؤیدی بر این مدعاست.

اندیشه مشروطیت در سطحی فراملی به صورت نسبتاً موفقیت‌آمیزی در اتحادیه اروپا تجربه شده است و طبعاً منعی در ارتقای این سیستم در سطحی وسیع‌تر و جهانی نخواهد بود. گو آنکه ممکن است پافشاری به مشروطیت در سطوح منطقه‌ای و فراملی و ادعای خودبسندگی^{۵۱} این نظامات به چندپارگی^{۵۲} در حقوق بین‌الملل به مثابه رقیبی احیاناً ناسازگار با الگوی جهانی مشروطیت نیز بینجامد اما به نظر می‌رسد بتوان این ادعاها را نشانه‌ای از نقصان و یا ناکارآمدی رویکرد فعلی دانست، به طوری که در صورت حصول تمام و کمال مشروطیت در سطح بین‌المللی، جایی برای چنین مدعایی باقی نخواهد ماند و این نظامات نیز همانند نظام‌های ملی ملزم به مطابقت، سازگاری و هماهنگی با الگوی فرازین خواهند بود؛ چنانکه سلسله‌مراتب هنجاری در نظام‌های ملی چنین کارکردی ایفا می‌کنند. بر این اساس، حق آن است که مشروطیت در سطوح فراملی را شاهد و مؤیدی بر امکان مشروطیت در سطح بین‌المللی بدانیم که امکان معارضه با قانون حاکم بر جامعه بین‌المللی که محیط بر خرده‌نظام‌های دیگر است را نخواهد یافت. بنابراین، منطقه‌گرایی یا تمرکززدایی بدیلی برای مشروطیت جهانی نخواهد بود.

به هر تقدیر، پذیرش و استقرار مفهوم قواعد آمره حقوق بین‌الملل به عنوان قانون حاکم بر جامعه بین‌المللی به عنوان یک کل، تحولی اساسی در نظام وستفالیایی مبتنی بر

نظم بین دولتی یا سیستم اجتماع بین‌الدول است و به منزله سنگ‌بنا یا نقطه عزیمت فرآیند مشروطیت در سطح بین‌المللی قابل ارزیابی و تحلیل خواهد بود. بنابراین، مشروطیت بین‌المللی فرآیندی است که آغاز شده هر چند تا نقطه تکامل راه درازی در پیش دارد.

در پایان، یادآور می‌شود که مقاله حاضر در جهت تبیین مشروطه‌گرایی در عرصه بین‌المللی بوده و نسبت‌سنجی و انطباق این رویکرد با نظام حقوقی ایران موضوعی مهم و در خور بررسی جداگانه است؛ به‌ویژه از این منظر که در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران صرفاً به کیفیت انعقاد معاهدات بین‌المللی پرداخته شده و از بیان جایگاه و نحوه تعامل با سایر قواعد و هنجارهای بین‌المللی غفلت یا تعافل صورت گرفته است. علاوه بر لزوم پرداختن به این رویکرد با توجه به مبانی اسلامی، نسبت این مسئله با قانون اساسی موضوع در خور توجه دیگری است که شورای نگهبان به عنوان متولی اصلی این امر باید اهتمام لازم را به آن مبذول دارد. در مشروطه‌گرایی در عرصه بین‌المللی نظیر آنچه در عرصه داخلی رخ داده است، از یک‌سو با هنجارهایی بنیادین و بلاشروط روبرو هستیم که علی‌الاصول مبتنی بر حقوق طبیعی و شناخته‌شده بشر بوده و لذا لایتغیرند و از سوی دیگر، اصولی که جزء مقتضیات و لوازم زیست مسالمت‌آمیز و نظم عمومی جامعه بین‌المللی به شمار می‌روند نیز از عناصر مشروطیت در عرصه بین‌المللی بوده که طبعاً امری ثابت و دگرگون‌ناشدنی قلمداد نشده و ممکن است به حسب تغییر اوضاع و احوال و مقتضیات زمان و تجارب بشری دگرگون گردند. به نظر می‌رسد در مورد هر یک از قواعد مزبور، اصول متفاوتی از قانون اساسی قابل ارزیابی و امعان‌نظر خواهد بود.

1. constitutionalism

2. Age of Enlightenment

۳. به نظر می‌رسد ممانعت از قراردادهای بین‌المللی ناعادلانه و جبرآمیز علت اصلی اتخاذ این رویکرد در حقوق معاهدات توسط کشورهای در حال توسعه بوده است.

4. jus cogens

۵. برخی دولت‌های غربی از آغاز نسبت به پذیرش و به ویژه تدوین قواعد آمره حقوق بین‌الملل موضعی تدافعی داشته‌اند. به‌عنوان مثال، دولت فرانسه صریحاً به انتقاد و تشکیک در خصوص تدوین قواعد آمره در عهدنامه ۱۹۶۹ وین پرداخته است (کسسه، ۱۳۸۸، صص. ۲۵۴ و ۲۵۵).

۶. مشروطیت در ساحت فراملی (منطقه‌ای) به ویژه با توجه به تجربه اتحادیه اروپا موضوعی پیرامنه است و پرداختن به آن در خور مقاله مستقلی است. گفتنی است که کتابی تحت همین عنوان به زبان فارسی منتشر گردیده است و از همین رو، موضوع مقاله حاضر منصرف از این قلمرو در نظر گرفته شده است. البته در اثر مذکور، ذیل عناوین «مشروطیت جهانی نهادی» و «مشروطیت جهانی هنجاری» به مسئله مشروطیت در عرصه بین‌المللی نیز توجه شده است. با این حال، موضوع اصلی اثر یادشده، اختصاص به مشروطیت در سطح فراملی و نه بین‌المللی یا جهانی دارد (جهت آگاهی بیشتر، نک. حسن‌وند، ۱۳۹۱).

۷. به نظر می‌رسد بتوان فصل پنجم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران تحت عنوان: «حق حاکمیت ملت و قوای ناشی از آن» و مشخصاً اصل ۵۶ ذیل آن را با چنین رهیافت و برداشتی خواند: «حاکمیت مطلق بر جهان و انسان از آن خداست و هم او، انسان را بر سرنوشت اجتماعی خویش حاکم ساخته است. هیچکس نمی‌تواند این حق الهی را از انسان سلب کند یا در خدمت منافع فرد یا گروهی خاص قرار دهد و ملت این حق خداداد را از طرقی که در اصول بعد می‌آید اعمال می‌کند».

8. Hans Kelsen

۹. شیوه تجدیدنظر در قانون اساسی غالباً متفاوت از شیوه اصلاح قوانین عادی است و معمولاً با تشریفات خاص (چه از طریق مرجعی خاص مانند قوه مؤسسان یا با حد نصابی خاص در مجالس قانون‌گذار) به عمل می‌آید و این، تضمینی است برای آنکه جایگاه و ثبات قانون اساسی به منزله قانون برتر برقرار بوده و از گزند نهادهای سیاسی و حتی قانونگذار عادی مصون بماند. علاوه بر صعوبت نسبی تغییر قانون اساسی در غالب کشورها، در برخی

نظام‌های سیاسی، شماری از اصول قانون اساسی، لایتغیر قلمداد می‌شوند و علی‌القاعده جز با تغییر بنیادین جامعه سیاسی قابل تغییر و تبدل نیستند.

۱۰. به نظر می‌رسد همان طور که یکی از نمایندگان اولین مجلس شورای ملی گفته است: «اصلاً مشروطه درست نیست؛ غلط است. این را اوایل که از فرانسه ترجمه کردند [کنستیتوسیونل] [مبتنی بر قانون اساسی یا Constitutional] را «کوندیسیونل» [مشروط یا Conditional] کردند. در صورتی که درست نبود» (به نقل از: لاگالین، ۱۳۸۶، ص. ۱۵۱ (مقدمه مترجم)). عجیب آنجاست که - علی‌رغم این غلط مصطلح - مترجم اخیر، بنا به پیشینه تاریخی و کاربرد زبانی در ایران، همان معادل مشروطه‌خواهی یا مشروطیت را برگزیده است. هرچند نمی‌توان با اطمینان گفت که مراد از مشروطیت (در سده گذشته) همان کنستیتوسیونل بوده است یا نه اما آنچه پیداست این است که مشروطیت معادلی مناسب برای این اصطلاح نیست.

11. limited government

۱۲. به عنوان مثال، تضمین حقوق و آزادی‌های اساسی و بنیادین در قانون اساسی به معنای ممنوعیت سلب آنها با قانون‌گذاری بعدی است.

13. Dicey

۱۴. به نظر پاره‌ای از نویسندگان، قراردادی بودن حکومت، مشخصه مشروطیت قرن هجدهم بوده است. این در حالی است که مونتسکیو قانون اساسی را به مثابه قراردادی بین ملتی که حکومت را تأسیس کرده است، تلقی نمی‌کرد و بر حکومت مختلط و تعادل قوا و ارکان حکومتی تأکید داشت (بلامی، ۱۳۸۴، ص. ۱۰۳).

15. constitution

16. jus inter gentes (law between nations)

17. law of the international community

18. horizontal

۱۹. طبق ماده ۱۰۳ منشور ملل متحد: «در صورت تعارض بین تعهدات اعضاء ملل متحد به موجب این منشور و تعهدات آنها بر طبق هر موافقتنامه بین‌المللی دیگر تعهدات آنها به موجب این منشور مقدم خواهد بود.» این مقرره، اصل برتری منشور را صرفاً در مرحله اجرا و در معنای تقدم و ترجیح مقررات منشور در صورت تزامن با دیگر تعهدات قراردادی مطرح کرده است و نه از منظر برتری رتبی و سلسله‌مراتب هنجاری به نحوی که قواعد معارض با آن از درجه اعتبار ساقط شوند. بدین ترتیب، تفاوت این وضعیت با آثار قانون اساسی در نظام داخلی و یا قواعد آمره در نظام بین‌المللی روشن می‌شود. البته در صورتی که جایگاه سازمان ملل متحد به منزله نهادی که جامعه بین‌المللی به عنوان یک کل را نمایندگی

می‌کند، مورد پذیرش قرار گیرد، جایگاه منشور ملل متحد به عنوان سند مؤسس این نهاد نیز در خور تحلیلی متفاوت خواهد بود.

20. constitutionalism
21. supremacy of EU law
22. See also, Inter-American Court of Human Rights, 2003, paras. 68, 70; International Criminal Tribunal for the former Yugoslavia, 1998, para 153.
23. check and balance
24. globalization
25. regionalization
26. denationalisation
27. regulatory
28. tacit consent or tacit agreement
29. auto-limitation
30. self-commitment
۳۱. دیوان دائمی دادگستری بین‌المللی در قضیه مشهور لوتوس اعلام داشته است: «حقوق بین‌الملل بر روابط میان دول حاکمه حکم فرمات. بر این اساس، این قواعد حقوقی الزام‌آور بر دولت‌ها ناشی از اراده آزادانه خود آنهاست [...]». در نتیجه، بر دولت‌های مستقل نمی‌توان محدودیت‌هایی فرض نمود» (The Permanent Court of International Justice, 1927,) (para. 44). نتیجه چنین انگاره‌ای، اصل عملی اباحه خواهد بود؛ بدین معنا، که جز در موردی که یک دولت بنا به رضایت خود به چیزی ملتزم نشده باشد، هیچ تعهدی بر ذمه نخواهد داشت.
32. jus cogens
33. jus dispositivum
34. Yasseen
35. [T]he international community of States as a whole
36. See, e.g., GA Res. 47/2, 7 October 1992 ("Emergency assistance to Pakistan")
37. See, e.g., GA Res. 47/169, 22 December 1992
38. See, e.g., 32. International Court of Justice, 1970: para. 33; 32. International Court of Justice, 1971: para. 56; 32. International Court of Justice, 1979: 19
39. international community of States as a whole
40. erga omnes
41. international community as a whole
42. of States
43. The Responsibility to Protect (R2P or RtoP)
44. Sovereignty as Responsibility
45. international crimes
46. conscience of mankind
47. For more information see, Verdross, 1966: 58.

مشروطه‌گرایی در جامعه بین‌المللی / خلف رضایی و موسوی پژوهش‌های حقوق اساسی ۳۴۱

اندیشه ضرورت وجود قواعدی الزامی در جامعه بین‌المللی موضوعی جدید نیست و از گذشته‌های دور در اندیشه صاحب‌نظران و نظریه‌پردازان حقوق بین‌الملل بوده است (نک. (Grotius, 1625, p. 77).

۴۸. گفتنی است که نقض تعهدات مربوط به نظم عمومی و منافع عمومی جامعه بین‌المللی، پیامدهایی متفاوت با نقض دیگر تعهدات بین‌المللی (که متعلق به منافع شخصی یا مشترک تابعان حقوق بین‌الملل هستند) دارند. چنانکه ماده ۱۹ سابق طرح کمیسیون حقوق بین‌الملل راجع به مسئولیت دولت، نقض تعهدات مرتبط با منافع اساسی جامعه بین‌المللی را جنایات بین‌المللی قلمداد کرده و از تخلفات عادی یا نقض تعهدات غیراساسی تفکیک کرده بود (ILC, 1976, p. 95) و در حال حاضر نیز نقض‌های فاحش قواعد آمره حقوق بین‌الملل طبقه خاصی از اعمال متخلفانه را تشکیل می‌دهد و پیامدهای خاصی در حقوق مسئولیت بین‌المللی دارند (برای اطلاع بیشتر، نک. ILC, 2001, pp. 53-54).

۴۹. برای آگاهی بیشتر از مدعا و دلایل طرفداران این دیدگاه و منابع مربوطه، نک. Fassbender, 2009, passim; Dunoff and Trachtman, 2009, pp. 3-35

۵۰. چنانچه در مقام تمثیل، دولت‌ها را در مقابل جامعه بین‌المللی نظیر اشخاص خصوصی در مقایسه با دولت قلمداد کنیم، قواعد آمره کارویژه‌ای مشابه با قوانین امری در نظام‌های داخلی خواهند داشت که شاخص صحت قراردادهای خصوصی (قوانین تکمیلی) هستند.

51. Self-contained
52. Fragmentation

کتابنامه

۱. بلامی، ریچارد (۱۳۸۴). «شکل سیاسی قانون اساسی: تفکیک قوا، حقوق فردی و دموکراسی نماینده سالار». مترجم: محسن حسنونند، فصلنامه حقوق اساسی، (۴).
۲. حسن‌وند، محسن (۱۳۹۱). دستورگرایی در عرصه فراملی (بررسی نمونه اتحادیه اروپا). تهران: انتشارات شرکت سهامی انتشار.
۳. دو ویلیه، میشل (۱۳۸۴). «تحلیل معاهده مؤسس قانون اساسی اروپایی». ترجمه رضا شکوهی‌زاده، فصلنامه حقوق اساسی، (۴).
۴. دومیشل، آندره و می‌یر، پی‌یر لالو (۱۳۷۶). حقوق عمومی. ترجمه ابوالفضل قاضی شریعت پناهی، تهران: نشر دادگستر.
۵. رباط، ادمون (۱۳۸۹). مقدمه حقوق اساسی: مبانی و اساس اجتماعی وضعیت‌های قانونی و مشروطیت. ترجمه و تحقیق خیرالله پروین، تهران: انتشارات جنگل.

۶. فلسفی، هدایت‌الله (۱۳۸۳). حقوق بین‌الملل معاهدات. تهران: فرهنگ نشر نو.
۷. قاضی، ابوالفضل (۱۳۷۱). «قانون اساسی؛ سیر مفهوم و منطوق از دید تطبیقی». مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی (دانشگاه تهران)، (۲۸).
۸. قاضی، ابوالفضل (۱۳۸۳). حقوق اساسی و نهادهای سیاسی. تهران: نشر میزان.
۹. کسسه، آنتونیو (۱۳۸۸). حقوق بین‌الملل. ترجمه حسین شریفی طرازکوهی، تهران: نشر میزان.
۱۰. کلسن، هانس (۱۳۸۷). نظریه حقوقی ناب: مدخلی به مسائل نظریه حقوقی. ترجمه اسماعیل نعمت‌اللهی، تهران: انتشارات سمت.
۱۱. لاگلین، مارتین (۱۳۸۶). «نظریه مشروطه [درآمدی بر مبانی حقوق عمومی]». ترجمه محمد راسخ، مجلس و پژوهش، (۵۶).
۱۲. لی، بو (۱۳۸۹). «مشروطیت و حاکمیت قانون». ترجمه جواد کارگزاری، قابل دسترس در: <http://publiclaw.blogfa.com/post-290.aspx>
۱۳. نائینی، میرزا محمدحسین (۱۳۸۲). تنبیه‌الامه و تنزیه‌الملئه. تصحیح و تحقیق سیدجواد ورعی، قم: بوستان کتاب قم (انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم).
۱۴. هارت، هربرت (۱۳۹۰). مفهوم قانون. ترجمه محمد راسخ، تهران: نشر نی.
۱۵. هاشمی، سیدمحمد (۱۳۹۰). حقوق اساسی و ساختارهای سیاسی. تهران: نشر میزان.
۱۶. ویژه، محمدرضا (۱۳۹۰). مبانی نظری و ساختار دولت حقوقی. تهران: انتشارات جنگل.
۱۷. ویژه، محمدرضا و پتفت، آریین (۱۳۹۵). «واکاوی مفهوم پسامدرن حاکمیت از دیدگاه حقوق عمومی با تأکید بر اندیشه‌های فوکو». فصلنامه پژوهش حقوق عمومی، (۵۲).
18. Augsberg, Ino (2011). "Democratic Theory and the Nation-State: Some Remarks on the Concept of Democracy in the German Federal Constitutional Court's Judgement on the Lisbon Treaty". *Ritsumeikan Law Review*, No. 28.
19. Cohen, Jean L. (2011). "Constitutionalism beyond the State: Myth or Necessity? (A Pluralist Approach)". *Humanity*, Volume 2, Number 1.
20. Cottier, Thomas and Hertig, Maya (2003). "The Prospects of 21st Century Constitutionalism". *Max Planck Yearbook of United Nations Law*, Volume 7.
21. Crawford, James (2002). *The International Law Commission's Articles on State Responsibility-Introduction, Text and Commentaries*, Cambridge University Press.
22. Dunoff, J. L. and Trachtman, J. P. (2009). "A Functional Approach to International Constitutionalization" in: Dunoff J. L., Trachtman J. P. (eds.). *Ruling the World? Constitutionalism, International Law and Global Governance*, Cambridge University Press.
23. Dzimiri, Patrick (2016). *Application of the 'responsibility to Protect' Norm to the International Community's Response to the Humanitarian Crises in Zimbabwe and Darfur*, Thesis (PhD). University of Pretoria.
24. ECJ (1964). Case 6/64 *Costa/ENEL*, Judgment of 15 July 1964, [1964]

- ECR 1251.
25. ECJ (1976). *Case 45/76, Comet BV v Produktschap voor Siergewassen [1976] ECR 2043.*
 26. Eric Barendt (1998). *An Introduction to Constitutional Law.* Oxford University Press.
 27. Fassbender, B. (2009). *The United Nations Charter as the Constitution of the International Community.* Martinus Nijhof Publishers.
 28. Fitzmaurice, Gerald (1958). *Third Report on the Law of Treaties. YILC, Vol. II.*
 29. Grotius, Hugo (1625). *The Rights of War and Peace.* translated by: A. C. Campbell (1901 ED.).
 30. Inter-American Court of Human Rights, *Juridical Condition and Rights of the Undocumented Migrants*, Advisory Opinion OC-18/03 of September 17, 2003.
 31. International Court of Justice (ICJ) (1951). *Advisory Opinion Concerning Reservations to the Convention on the Prevention and Punishment of the Crime of Genocide.* 28 May 1951.
 32. International Court of Justice (ICJ) (1970). *Case Concerning the Barcelona Traction, Light And Power Company, Limited (Belgium v Spain) (Second Phase).* Judgment of 5 February 1970, ICJ Reports 1970.
 33. International Court of Justice (ICJ) (1971). *Legal Consequences for States of the Continued Presence of South Africa in Namibia (South West Africa) Notwithstanding Security Council Resolution 276 (1970).* Advisory Opinion of 21 June 1971, ICJ Reports 1971.
 34. International Court of Justice (ICJ) (1979). *Case Concerning United States Diplomatic and Consular Staff In Tehran (United States of America v. Iran).* Order of 15 December 1979, ICJ Reports 1979.
 35. International Criminal Tribunal for the former Yugoslavia (1998). *Prosecutor v Anto Furundzija.* Case No. IT-95-17/1, Trial Chamber II, Judgement of 10 December 1998.
 36. International Law Commission (ILC) (1976). *Yearbook of the International Law Commission.* 1976, Vol. II, Part Two.
 37. International Law Commission (ILC) (2001). *Report of the International Law Commission on the Work of Its Fifty-Third Session, 2001, UN GAOR, 56th Sess., Supp. No. 10, UN Doc. A/56/10.*
 38. Lenaerts, Koen (1990). "Constitutionalism and the Many Faces of Federalism". *American Journal of Comparative Law*, Vol. 38.
 39. Peters, Anne (2009). "The Merits of Global Constitutionalism". *Indiana Journal of Global Legal Studies*, Vol. 16, Issue 2.
 40. Rosenfeld, Michel (2014). "Is Global Constitutionalism Meaningful or Desirable?". *The European Journal of International Law (EJIL)*. Vol. 25, no. 1.
 41. Simma, Bruno (1994). "From bilateralism to community interest". *Recueil des Cours*, Vol. 250.
 42. Sweet, Alec Stone (2009). "Constitutionalism, Legal Pluralism, and International Regimes". *Indiana Journal of Global Legal Studies*, Vol. 16, No. 2.
 43. The Permanent Court of International Justice (PCIJ) (1927). *S.S. Lotus (France v. Turkey)*. Series A, No. 10, Sept. 7, 1927.
 44. Tomuschat, Christian (1993). "Obligations Arising for States without or

- against Their Will". *Recueil des Cours*, Vol. 241.
45. Tsagourias, Nicholas (ed.) (2007). *Transnational Constitutionalism: International and European Perspectives*. Cambridge University Press.
 46. Tunkin, G. I. (1961). "Remarks on the Juridical Nature of Customary Norms of International Law". *California Law Review*, vol. 49, Issue 3.
 47. Turpin, Colin and Tomkins, Adam (2007). *British Government and the Constitution*. 6th Edition, Cambridge University Press.
 48. UN General Assembly (2005) *World Summit Outcome: resolution / adopted by the General Assembly*, 24 October 2005, A/RES/60/1.
 49. UN General Assembly Resolution, GA Res. 47/169, 22 December 1992.
 50. United Nations Conference on the Law of Treaties (1969). Official Records, First Session, 80th meeting, UN doc. A/CONF.39/11.
 51. United Nations General Assembly (1992). GA Res. 47/2, A/RES/47/2, 7 October 1992 ("Emergency assistance to Pakistan").
 52. Verdross, Alfred (1966). "Jus Dispositivum and Jus Cogens in International Law". *AJIL*, Vol. 60.
 53. Widlak, Tomasz Hubert (2015). *From International Society to International Community: The Constitutional Evolution of International Law*. Gdansk University Press.